

گفت و گو

قانون اساسی و دیدگاه‌های امام خمینی

گفت و گو با حجت‌الاسلام سید علی اکبر محتشمی‌پور

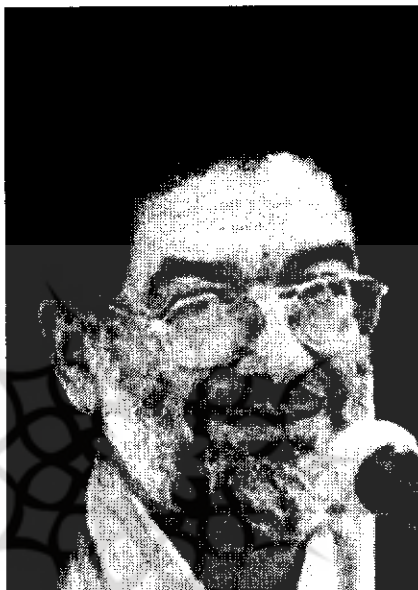
دیدگاه نه با قانون اساسی بویژه مقدمه آن تطبیق می‌کند و نه با دیدگاه‌های مرحوم امام و نه با نظر مردم، چرا که مردم از انتخابات زمستان ۱۳۷۴ اصفهان به بعد همواره با رأی خود دیدگاه‌های شورای نگهبان را برناتافتند.

شما در انقلاب بوده و پیش از آن نیز با امام در نجف و پاریس بوده‌اید، همچنین مدتی سفیر ایران در سوریه، نماینده مجلس و وزیر کشور بوده و در مسائل لبنان و فلسطین فعال بوده‌اید؛ با توجه به این رخدادهای و تجربیات خودتان، ممکن است راه‌های برون‌رفت از این وضعیتی که در آن قانون، اصل گرفته نمی‌شود را توضیح دهید؟

من نمی‌دانم این پیش‌فرض‌هایی که شما به عنوان پرسش مطرح کردید برای نمونه این موضوع که تمام قانون مشروط به اصل چهارم و اصل چهارم مشروط به موازین اسلامی و موازین اسلامی نیز مشروط به فهم شورای نگهبان است، از زبان چه کسی جاری شده است؟

از زبان آیت‌الله یزدی در خطبه‌های نماز جمعه تهران شنیده شده است.

اگر هم چنین چیزی گفته باشند این نظر ایشان است. نخست اصول قانون اساسی خود مرجعی برای تصویب قوانین جاری و به‌عنوان ملاک سیستم‌های مختلف قانونگذاری کشوری هستند که نمی‌توان از آنها تخطی کرد. اما محور اصول قانون اساسی اصل چهارم قانون اساسی است که تأکید بر



همین مردم برای شورای نگهبان شأن رابطه‌ای در نظر گرفته‌اند، یعنی اعلام این که آیا قوانین با شرع مغایرت دارد یا نه؟ شورای نگهبان هیچ‌گونه شأن اجرایی در امر انتخابات مجلس شورای اسلامی ندارد و اصل ۹۹ قانون اساسی تنها شأن نظارت بر انتخابات را به‌عهده آن گذاشته است

■
اسلام برای ایجاد حکومتی براساس عقلانیت آمده، عقلی که متفاوت با مبانی و مباحث مدرسه، کلاس و آموزش‌های حوزوی است

۲۹ سال از انقلاب می‌گذرد و در ابتدای انقلاب مرحوم امام تأکید زیادی روی تصویب قانون اساسی داشتند، این قانون مشروعیت داشت. چند مرجع دینی و ۴۵ مجتهد جامع‌الشرایط آن را تصویب کردند و بسیاری از نواندیشان و قومیت‌های مختلف نیز آن را توجیه کردند. ازسویی هم خبرگان و هم خود قانون اساسی به رأی مردم گذاشته شد و حتی تجدیدنظر قانون اساسی هم به تصویب مردم رسید. همچنین به‌عنوان یک سند وفاق‌ملی، هم مشروعیت و هم قانونیت دارد. مرحوم امام هم در آخرین نامه به وکلای مجلس تأکید زیادی روی اجرای قانون اساسی داشتند. اینک سال‌ها می‌گذرد و می‌بینیم هر چند هیچ انقلابی به اندازه ایران کادر نداشت، هیچ انقلابی هم به اندازه ایران حذف نیرو نداشت است. امروز این حذف نیروها به جایی رسیده که حتی روی اسلامیت یاران نزدیک امام شبه وارد می‌کنند. در ظاهر همه قانون اساسی را قبول دارند، اما می‌گویند فهم قانون انحصاراً با شورای نگهبان است و تک تک مواد آن مشروط به اصل چهارم است. اصل چهارم مشروط به موازین اسلام و موازین اسلام نیز مشروط به فهم فقهای شورای نگهبان است. در عمل، گویی قانون اساسی مستقلی که تک‌تک بندهای آن مشروعیت و مقبولیت داشته باشد نداریم. این

اسلامیت دارد. اصل چهارم، همه قانون اساسی و اصول آن را مشروط نکرده، بلکه تصویب قوانین جاری را به اصول اسلام مشروط کرده است.

نمی توان به بهانه وجود اصل دیگری در قانون اساسی، قانونی تصویب کرد که با اسلام مغایرت داشته باشد، برای نمونه وقتی اصل ۹۹ قانون اساسی می گوید نظارت بر قوانین مختلف بر عهده شورای نگهبان است، نمی توان این گونه اطلاق کرد که حتی اگر نظارتی مغایر اسلام و مغایر ماهیت نظارت و ورود به حیطه اجرا - مانند استصوابی - بود، باید تصویب شود. به نظر من این قانون عادی که نظارت شورای نگهبان را استصوابی می داند مخالف اصل چهارم و حتی اصل ۹۹ قانون اساسی است. قانونگذار نمی تواند قانون عادی مغایر با موازین اسلام و اصول قانون اساسی وضع کند. اسلام هیچ گاه اختیار را از مکلفان سلب نکرده است. انسان ها همه مسئول و مکلفند و زیربنای تکلیف، اراده و اختیار است.

مردم در انتخابات آزادند و حق دارند هر کسی را می خواهند انتخاب کنند. کسی حق سلب اختیار از مردم را ندارد، بنابراین نظارت استصوابی سلب رأی و اختیار مردم است و معنای آن این است که اگر تمام مردم به چیزی رأی دهند، شورای نگهبان قدرت و تسو دارد و این مغایر شرع است. منظور از اصل چهارم این است و نه مشروط ساختن اصول دیگر به این اصل. از سوی دیگر شورای نگهبان جزئی از قوه مقننه است و هیچ نوع شأن اجرایی ندارد و به بهانه نظارت استصوابی نمی تواند رأساً صلاحیت کاندیداها را که وظیفه هیئت های اجرایی انتخابات است مورد بررسی قرار دهد.

دوم این که فهم شورای نگهبان ملاک اسلام نیست. در قوانین جاری و اساسی نخست باید دانست که تمام اصول قانون اساسی شفاف و روشن است و فهم آنها فهم عرفی است. اما در صورتی که در موضوعی تفاسیر متفاوتی از قانون اساسی شد شورای نگهبان نقش تفسیر قانون را برعهده دارد، اما نه تفسیر به رأی و سلیقه ای. در این راستا شورای نگهبان باید مذاکرات خبرگان

قانون اساسی را در مورد اصل یادشده بررسی کرده و با در نظر گرفتن فضا و منظور قانونگذار از تصویب آن اصل، نظر خود را بگوید. دیگر این که چون قوانین و مقرراتی که در مجلس تصویب می شود، باید منطبق بر شرع مقدس و مخالف آن نباشد. (می دانیم که علما فتاوی متفاوتی در موضوعات مشابه دارند، از این رو نمی توان اختلاف فتاوا را وارد یک قانون کرد) باید مرجعی باشد که براساس نظر شرعی او قوانین را در مطابقت با شرع قرار داد. در زمان حضرت امام، ملاک، فتاوی حضرت امام بود و فقهای شورای نگهبان فتاوی ایشان را می گرفتند. در حال حاضر تصور من این است که فتاوی مقام رهبری را ملاک نظر قرار می دهند. اگر ملاک، دیدگاه شورای نگهبان باشد این خلاف است، چرا که آنها نه مرجع تقلید شرعی مردمند و نه مرجع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی. آنها تنها همچون یک همزه وصل، نقش رابط دارند و قرار نیست نظر خودشان را ملاک قرار دهند. قانون اساسی از این نگاه مورد وثوق و وفاق ملی است که رأی مردم را در پس خود دارد. این مردمند که رهبر، قانون، قانونگذار و مجری را انتخاب می کنند و شورای نگهبان در تطبیق قوانین با اسلام باید نظر مراجع دینی، مردم و رهبر آنان را در نظر بگیرد. همه ارکان نظام به مردم برمی گردد و همین مردم برای شورای نگهبان شأن رابطه ای در

نظر گرفته اند، یعنی اعلام این که آیا قوانین با شرع مغایرت دارد یا نه؟ شورای نگهبان هیچ گونه شأن اجرایی در امر انتخابات مجلس شورای اسلامی ندارد و اصل ۹۹ قانون اساسی تنها شأن نظارت بر انتخابات را به عهده آن گذاشته است. اگر مواردی شورای نگهبان از این حیطه خارج شود این خلاف می شود.



در برخی موارد شورای نگهبان این مرز را شکسته است، برای نمونه تصویب نظارت استصوابی در مجلس پنجم خلاف شرع بود که شورای نگهبان به نفع خود آن را تأیید کرد. در انتخابات مجلس سوم که بنده وزیر کشور بودم نیز مواردی بود که شورای نگهبان تخطی داشت و من به عنوان مجری قانون در برابر آنها مقاومت کردم و اجازه این تخطی را ندادم.

اگر ممکن است این مورد

حکومت باید براساس شرایط زمان و مکان و مصالح عامه مسلمین تصمیم گیری کند و آنچه که به مصلحت اسلام و مسلمین است مدنظر قرار دهد. حال اگر مؤسسات اصلی نظام، خود بتوانند تشخیص مصلحت دهند، نیازی به این مجمع جدید تشخیص مصلحت نمی بود

را دقیق تر توضیح دهید.

در انتخابات میان دوره‌ای مجلس دوم جلساتی را با شورای نگهبان داشتیم. در آن جلسات احساس کردم شورای نگهبان برخلاف قوانین موجود برای خود اختیارات و مسئولیت‌های بیشتری قائل است و می‌خواهند که ما هم بپذیریم. من در آن جلسات توضیحات لازم را به آنها دادم، اما فایده‌ای نداشت. ما در آن مرحله تلاشمان را برای صیانت از آرای مردم و قانون اساسی کردیم و چون خیلی انتخابات حساسی نبود و تعداد بسیار کمی نماینده باید انتخاب می‌شد، سعی کردیم برای انتخابات مجلس سوم آماده شویم. پیش از انتخابات مجلس سوم، خدمت حضرت امام رسیدیم و پرسیدم وزارت کشور باید نظر شورای نگهبان را عمل کند یا قانون را؟ امام فرمودند قانون باید در کشور اجرا شود. من گفتم مواردی بود که اختلاف بین دستگاه‌های مختلف حکومتی و شورای نگهبان بود، معمولاً شما نظر شورای نگهبان را تأیید کرده‌اید. اگر بناست ما به قانون عمل کنیم و وقتی بین شورای نگهبان و وزارت کشور اختلاف شد آیا حضرت تعالی باز هم مثل دیگر تعارضات شورای نگهبان و نهادهای حکومتی، شورای نگهبان را تأیید می‌کنید؟ ایشان فرمودند خیر، هر کس به قانون عمل کند مورد تأیید است. خیال من راحت شد که امام طرفدار اجرای قانون است. در طول انتخابات اختلاف‌هایی با شورای نگهبان به وجود آمد برای نمونه، این شورا قصد داشت غیرمستقیم و براساس نظارت استصوابی عمل کند. طبق قانون آن زمان هیئت‌های اجرایی باید پرونده داوطلبان را مطالعه می‌کردند و براساس نظر چهار مرجع - نیروی انتظامی، دستگاه قضایی، ثبت احوال و وزارت اطلاعات - آنها را بررسی کنند. حال هر یک از این مراجع به منظور خاصی توسط قانونگذار به عنوان مرجع تعیین شده‌اند. برای نمونه ثبت احوال می‌تواند در مورد احوال شخصیه از جمله سن افسراد نظر دهد که مطمئن باشیم شناسنامه‌های ارائه شده صحیح است و فرد مورد نظر شرایط سنی مورد نظر قانون را دارد یا به طور نمونه ملیت فرد را ثبت احوال بررسی می‌کند که آیا فرد مورد نظر ایرانی است یا نه؟ دستگاه قضایی میزان محکومیت افسراد را در صورت وجود اعلام می‌کند و ما بررسی می‌کنیم آیا با آنچه قانون در مورد میزان محکومیت گفته همخوانی دارد یا نه؟! وزارت اطلاعات از نگاه پیشینه‌ای همچون ساواکی بودن، گروهک‌های محارب

بودن، در دستگاه پهلوی بودن و... پرونده را بررسی می‌کند. حتی این مراجع حق این که بگویند کسی صلاحیت دارد یا نه را ندارند، بلکه فقط باید مستندات خود را اعلام کنند. در آن زمان ابتدا وزارت اطلاعات در پاسخ به استعلام ما می‌گفت که فرد مورد نظر فاقد یا دارای صلاحیت است. من طی نامه‌ای به وزیر اطلاعات وقت تذکر دادم که ما باید صلاحیت را تشخیص دهیم و طبق قانون شما فقط باید مستندات خود را در جواب استعلام ما اعلام کنید. در نهایت آنها روش خود را تغییر دادند. شورای نگهبان نیز نخست این که حق ندارد قبل از هیئت‌های اجرایی صلاحیت‌ها را بررسی و نظر دهد. دوم این که باید مرجع نظم رد صلاحیت‌شدگان وزارت کشور باشد، نه این که به بررسی صلاحیت همه پردازد! صرفاً پرونده کسانی که شورای نگهبان باید فرستاده شود که صلاحیتشان در هیئت‌های اجرایی رد شده باشد. یعنی تنها می‌تواند رد صلاحیت هیئت اجرایی را براساس مستندات رد و یا تأیید کند. در آن زمان کسانی مانند آقای رضوی تبریزی از حوزه انتخابیه تهران بودند که صلاحیتشان تأیید شده بود، اما شورای نگهبان اعلام کرده بود آنها صلاحیت ندارند. در مورد آقای رضوی ما اعلام کردیم این خلاف قانون است و مقاومت کردیم و ایشان در انتخابات شرکت کرد. اما در حوزه انتخابیه نیشابور آقای مهندس اکبرزاده - از دانشجویان پیرو خط امام - در انتخابات شرکت کردند و صلاحیتشان تأیید شد. شورای نگهبان دخالت کرد و گفت صلاحیت ایشان مردود است. نامه‌ای از سوی رئیس هیئت نظارت مرکزی، آیت‌الله امامی کاشانی به حوزه نیشابور فرستاده شد که از نظر شورای نگهبان آقای اکبرزاده حق شرکت در انتخابات ندارند. این نامه در آن حوزه و در کل شهر پخش شد. فرماندار از من پرسید که چه کار کنند؟ من گفتم شورای نگهبان حق دخالت ندارد و اسم ایشان را اعلام کردیم و اتفاقاً رأی اول نیشابور را آوردند. پس از انتخابات باید اعتبارنامه توسط هیئت اجرایی و هیئت نظارت امضا شود. فرماندار اطلاع داد که هیئت نظارت نیشابور اعتبارنامه ایشان را امضا نمی‌کنند. من گفتم هیئت اجرایی امضا کند و بفرستد تا پیگیری کنیم. ما پرونده آقای اکبرزاده را با اعتبارنامه فاقد امضای هیئت نظارت برای مجلس فرستادیم. در مجلس نمایندگان به اتفاق، اعتبارنامه ایشان را تأیید کردند و ایشان چهارسال بدون امضای شورای نگهبان پای اعتبارنامه‌شان،

در نجف که پای درس‌های امام می‌رفتیم در تمام مسائلی که منافع فرد و جامعه به تعارض می‌رسید، امام مصالح جامعه را ترجیح می‌داد و از این رو در مورد نظام حکومتی هم همین‌گونه بود

نماینده مجلس بودند. در تهران موارد اختلاف به حدی زیاد شد که شورای نگهبان می‌خواست انتخابات را ابطال کند. از این رو قرار شد در مورد اختلاف نظرهای شورای نگهبان و وزارت کشور با حضور نماینده امام، شورایی متشکل از ۵ نفر - دو نفر از وزارت کشور، دو نفر از شورای نگهبان و آقای محمدعلی انصاری نماینده امام - تشکیل شد که انتخابات تهران را بررسی کردند و گزارشی مبنی بر سلامت انتخابات به امام ارائه دادند. شورای نگهبان دسته‌جمعی برای استعفا نزد امام رفتند. امام دلیل این کار را خواستند و آنها

اختلاف‌های خودشان با وزارت کشور را مطرح کردند، امام فرمودند: «یک مورد تخلف وزارت کشور از قانون را بگویند تا من برخورد کنم. شما دو نفر نماینده داشتید. آنها هم آمدند و به صحت انتخابات شهادت دادند.» امام در اینجا نیز قانون را تأیید کردند. ایشان همیشه تأکید داشتند که من عقد اخوت با کسی نبسته‌ام و مهم تعهد به قانون است. با کمال تأسف باید بگویم با وجود تمام این مسائل، عضو فقهای شورای نگهبان که مسئول هیئت مرکزی نظارت بر انتخابات بود حاضر نشد با امضای خودش صحت انتخابات تهران را اعلام کند و اعلام با امضای قائم‌مقام ایشان صورت گرفت. مواردی هم بود

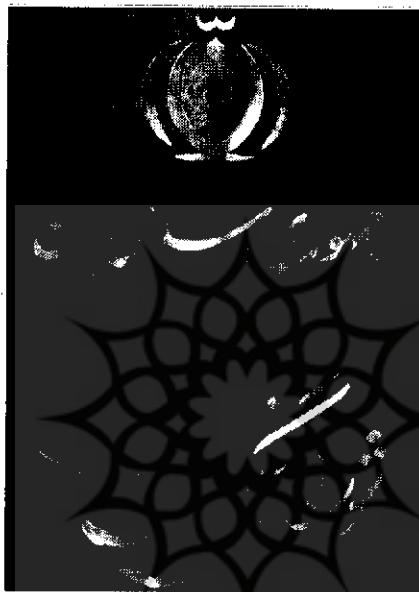
که شورای نگهبان فکر می‌کرد توانسته است از وزارت کشور تخلف قانونی بگیرد، برای نمونه مرحله دوم انتخابات همان سال مصادف با روز قدس قرار بود برگزار شود. مرحله اول ۲۱ فروردین بود و مرحله دوم ۱۷ یا ۱۸ اردیبهشت می‌شد. این دلیلی برای شورای نگهبان شد که خدمت امام اعلام کردند وزارت کشور برخلاف قانون عمل کرده، چرا که طبق قانون، اعلام روز برگزاری انتخابات باید به وسیله وزارت کشور و با هماهنگی شورای نگهبان باشد. مرحوم حاج‌احمد آقا خمینی با من تماس گرفته و گفتند امام می‌فرمایند شما به چه مجوزی بدون هماهنگی با شورای نگهبان روز قدس را روز برگزاری مرحله دوم انتخابات اعلام کرده‌اید؟ من گفتم با آنها هماهنگی شده است! ایشان فرمودند مدارک خود را بفرستید، چرا که شورای نگهبان ادعا می‌کند هماهنگی نشده است. حدود شش ماه پیش از انتخابات نامه‌ای برای شورای نگهبان نوشته بودم و روز ۲۱ فروردین را به‌عنوان روز انتخابات اعلام کرده بودم. همچنین طی نامه دیگری روز قدس را پیشنهاد کرده بودم

که شورای نگهبان با هر دو موافقت کرده بود. بر این اساس، نامه‌ها را خدمت امام فرستادم. وقتی ظاهراً آیت‌الله جنتی خدمت امام رسیدند بودند، امام نامه را به ایشان نشان می‌دهند که موجب شرمندگی آنان می‌شود. به نظر من این یک برگ زرین نظام و انقلاب است که هر چند شورای نگهبان و رای هر سه قوه و ناظر بر آنهاست و از اهمیت بالایی برخوردار است، اما امام طبق قانون با آنها برخورد می‌کرد و از وزارت کشور که جزئی از دستگاه اجرایی بود حمایت کرد. اینها اهمیتی بود که امام برای اجرای قانون قائل بود.

سیاری از اعضای شورای

نگهبان نیروهای معتقد، مؤمن و صادق بودند، اما می‌بینیم در چنین جایی نظرشان مخالف امام بود! به نظر شما این اختلاف بیشتر ایدئولوژیک بود یا تشکیلاتی؟

اصولاً کسانی که در حوزه‌های علمیه و محیط‌های صرفاً آکادمیک کار می‌کنند، در صحنه اجرا دچار مشکل می‌شوند، برای نمونه اگر یک دانشمند و استاد را در محیط کار، کارخانه و یا کارگاه ببرند ممکن است به اندازه یک تکنسین کارایی نداشته باشد! هر چند این تکنسین فرمول را از استاد آموخته اما در عرصه عمل صلاحیت بیشتری دارد.



یعنی اصول در عمل دچار موانع می‌شود؟

بله، در میان آقایان علما با وجود بیش از هزار سال سابقه حوزه‌های علمیه، شاید به ندرت بتوان کسی چون امام را یافت که در هر سه مرحله رهبری فکری، رهبری انقلابی و رهبری تأسیس حکومت موفق باشد. رهبران انقلاب‌های مختلف معمولاً این‌گونه نیستند، یعنی همزمان هم رهبری فکری، هم رهبری حرکت و هم رهبری نظام را نمی‌توانند داشته باشند. اگر قرار بود مارکس افکار خودش را پیاده کند معلوم نبود بتواند. او تنها در حوزه فکر به‌عنوان یک ایدئولوگ مطرح بود و نیاز به یک رهبر مجری و فرماندهی عملیات انقلاب و یک رهبر پس از انقلاب برای تأسیس رژیم بر بنی نظریات مارکس وجود دارد. در طول تاریخ بشریت کسانی توانستند این سه عنصر را همزمان داشته باشند که دارای مقام‌های معنوی خاص بودند؛ از جمله پیامبران اولوالعزم که هم رسالت داشتند و هم رهبر ضدظلم بودند و هم رهبری پس از رفع ظلم. برای ایجاد حکومت توحیدی، پیامبر اسلام هم

رسالت داشتند، هم رهبری عملیات محو نظام جاهلیت را و هم رهبری تأسیس حکومت اسلامی را به عهده داشتند. امام هم این گونه بودند و این در ادوار اخیر بی نظیر است. حال در میان فقهای شورای نگهبان ممکن است برخی اندیشه‌های امام را قبول داشتند، اما دلیل نمی‌شود که در عمل نیز همه این گونه باشند و بیشتر در چارچوب حوزه‌های قم و نجف بودند. در حوزه‌های علمیه در یک چارچوب خاصی فکر می‌کنند و نمی‌توانند حصارها را بشکنند. احکام اولیه و ثانویه در اسلام و فقه شیعه وجود دارد، اما کسی که با جسارت حکم اولیه‌ای را برای اصل بزرگتری که روح قرآن و مصلحت اسلام و مسلمین باشد تعطیل کند نیاز به احاطه بر تمام قواعد مسائل شرعی و دنیوی، داخلی و خارج، سیاسی، اجتماعی و در یک کلام شناخت زمان و مکان دارد. هر کسی چنین جسارتی ندارد. این کار نیاز به فهمی ماورای آموزش‌های علمی و حوزوی دارد. آقایان کمتر فهم ماورای حوزه و به تعبیر دقیق فهم و درک حکومتی از تعالیم اسلامی داشتند و این امام بود که چنین فهمی داشت. می‌گفت اگر می‌خواهید ببینید قانونی با اسلام تطبیق دارد یا نه، باید مصلحت اسلام و مسلمین را هم در نظر بگیرید. اسلام برای ایجاد حکومتی براساس عقلانیت آمده، عقلی که متفاوت با مبانی و مباحث مدرسه، کلاس و آموزش‌های حوزوی است. البته اینها نشان‌دهنده غرض یا گرایش‌های سیاسی در میان آن علما نیست. این تنها نوعی محدودیت اندیشه است. پس از این که امام بحث جنگ فقر و غنا را مطرح کردند، از سوی برخی فقهای شورای نگهبان مخالفت شد و گفتند حضرت خدیجه (س) بزرگترین ثروتمند قبیله خود بود. جنگ فقر و غنا یعنی چه؟

مبانی تشخیص مصلحت چه بود؟ مرحوم امام از کجا این مجمع را به وجود آورد؟

حکومت باید براساس شرایط زمان و مکان و مصالح عامه مسلمین تصمیم‌گیری کند و آنچه که به مصلحت اسلام و مسلمین است مدنظر قرار دهد. حال اگر مؤسسان اصلی نظام، خود بتوانند تشخیص مصلحت دهند، نیازی به این مجمع جدید تشخیص مصلحت نمی‌بود. اواخر عمر شریف حضرت امام، وزیران و دولت‌نامه‌هایی برای امام نوشتند و می‌پرسیدند. امام روش آموزشی خاصی در برخورد با اینها داشت و براساس مصالح نظام، اسلام و مسلمین نظر خود را می‌گفت و به شورای نگهبان ابلاغ می‌شد. این نظرات عموماً در قالب

فکری شورای نگهبان نمی‌گنجید. اما شورای نگهبان درس نمی‌گرفت، فکر می‌کردند تمام مسائل اجرایی روز در همان کتاب‌های فقهی رایج در حوزه پیدا می‌شود! وقتی امام دید اینها از ذهنیت و پوسته خود خارج نمی‌شوند و اندیشه حکومتی ندارند و آن را درک نمی‌کنند، ناچار به تأسیس مجمع تشخیص مصلحت همت گماشت تا اسلام حکومتی را در قالب موازین پیاده کنند.

در مورد دیدگاه امام نسبت به قانون اساسی بیشتر توضیح دهید

در نجف که پای درس‌های ایشان می‌رفتیم در تمام مسائلی که منافع فرد و جامعه به تعارض می‌رسید، امام مصالح جامعه را ترجیح می‌داد و از این رو در مورد نظام حکومتی هم همین گونه بود. امام در پاسخ به‌نامه مهندس میرحسین موسوی و یا یکی از وزیران ایشان یادآور می‌شوند که وقتی دولت و حکومت برای مردم خدماتی ارائه می‌دهد که در تعارض با حقوق فرد واقع شده، باید منافع جامعه تأمین شود و فرد نیز راضی شود. اگر بر سر احداث یک جاده، خانه کسی یا حتی مسجدی واقع باشد، چون جاده منافع جامعه است، اولویت دارد، البته موجبات رضایت فرد هم باید فراهم شود، یعنی جبران خسارت شود. اما عدم رضایت فرد نمی‌تواند مانع کار شود. امام در مورد قیمت‌گذاری اجناس برخلاف نظر بسیاری از علما آن را حق دولت دانست. برخی علما می‌گفتند فرد بر مال خود احاطه دارد و دولت حق قیمت نهادن روی مال افراد را ندارد. اما امام فرمودند که دولت حق قیمت‌گذاری دارد و البته باید عادلانه باشد، چرا که مصالح جامعه بر فرد اولی است. فرد از دید امام اجازه ندارد به هر شیوه‌ای که خواست با مال خود رفتار کند؛ حق احتکار ندارد، حق گرانفروشی ندارد و...؛ این از احکامی است که از تفکر امام برمی‌آید و با تفکر بسیاری از علمای سنتی مغایر بود.

مهندس موسوی در جایی گفتند اول انقلاب برخی علما مدعی بودند درآمد نفت نباید وارد خزانه دولت شود، چرا که دولت مالکیت مجازی

دارد و مالکیت حقیقی تنها از آن فرد است. مهندس موسوی از امام استفتا می‌کند و ایشان می‌گویند دولت مالکیت حقیقی دارد و پول نفت باید وارد خزانه دولت شود.

نظر مراجع در مورد مالکیت متفاوت است، برای نمونه مرحوم آیت‌الله بروجردی دولت را مالک نمی‌دانست، از این رو کارمندان دولت

فرد از دید امام اجازه ندارد به هر شیوه‌ای که خواست با مال خود رفتار کند؛ حق احتکار ندارد، حق گرانفروشی ندارد و...؛ این از احکامی است که از تفکر امام برمی‌آید و با تفکر بسیاری از علمای سنتی مغایر بود

که مقلد آقای بروجردی بودند برای تصرف در حقوشان از ایشان اجازه می گرفتند، چرا که دولت مالک نبود و حق نداشت چیزی به کسی بدهد، در حالی که حضرت امام تمام دولت های دنیا را مالک می دانست. زمانی که فرانسه بود دانشجویان با دستکاری تلفن عمومی با تمام دنیا صحبت می کردند و پول پرداخت نمی کردند، امام فرمودند این کار حرام است، زیرا دولت مالک است و شما باید برای استفاده از خدمات دولت پول بدهید، اگر غیر از این باشد دزدی است!

به نظر می رسد این دیدگاه با حکومت عرفی سنخیت دارد! آیا دولت مدنظر امام، عرفی بود؟

از دید امام، اسلام در زمینه های مختلف مسائل جدیدی ابداع نکرده، بلکه بیشتر احکام حکومتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام با توجه به عرفیات بوده اند، برای نمونه بیع و شراعی در جوامع مختلف همان گونه بوده که در اسلام با دیدگاه امام آمده است. امام می گفتند در گذشته کسی جلوی مغازه اش جنسی می گذاشت و مشتری با توجه به قیمت، آن را می خرید و اگر حتی صاحب مال نبود، پول را داخل دخل می گذاشت و جنس را می برد. یا اگر به حمام می رفت موقع خروج، پول حمام را داخل دخل می انداخت؛ این عرف بود، نه صیغه خرید و فروش خوانده می شد و نه کار خاصی صورت می گرفت. این بیع معاطاتی است و از قدیم تا به حال بوده است. اسلام هم آن را تأیید کرده و در اسلام، بیع و شراعی معاطاتی داریم. در حکومت هم همین گونه عرفی است. حکومت اسلامی قرار نیست مناسبات ماورایی ایجاد کند. بیشتر احکام اسلام برگرفته از عقل است. «کل ما حکم به العقل، حکم به الشرع» موضوع حسن و قبح عقلی یکی از مبانی مورد استناد است.

مسائل اجتماعی همگی عرفی اند. اجتهاد در اسلام براساس چهار مبناست: ۱- قرآن ۲- سنت ۳- اجماع ۴- عقل، که دو مورد اخیر به عرف برمی گردد. بر این اساس می توان گفت بیشتر احکام اسلام - مگر احکام فردی مانند روزه، نماز و... - عرفی است، حتی در مورد احکام فردی مانند حج و... پیش از اسلام هم بوده اند و اسلام به این عرفیات صحنه گذاشته و آنها را جهت داده است.

آیا چنین دیدگاهی پیشینه ای در علمای اسلامی هم دارد؟
آری، در کتاب های قدما و متأخرین از علمای شیعه به این اندیشه ها برخورد می کنیم، از جمله یکی از علمای بزرگ مرحوم آیت الله نائینی است که

کتاب مستقلی در این زمینه نوشته است، اما هیچ گاه به عرصه اجرا نرسیده بود. این امام بود که هم به عنوان یک توریسین طراحی کرد و خودش، فرماندهی عملیات انقلاب را به عهده گرفت و بعد به اجرا پرداخت. امام خود مجری اندیشه اش شد و برای اجرای آن قیام کرد.

بر اساس گفته شما با وجود این که قرار است فقهای شورای نگهبان به فتوای مقام رهبری عمل کنند، اما گاهی این گونه به نظر نمی رسد، برای نمونه در انتخابات مجلس هفتم مقام رهبری گفتند که صلاحیت ۸۰ نفر نماینده مجلس ششم تأیید شود، اما دیدیم که نشد!

بحث نظرات فقهی با نظرات سیاسی متفاوت است. در مسائل سیاسی و اجتماعی آنها مدعی اند، قانون حق نظارت استصوابی را به آنها داده و باید براساس قانون عمل کنند و آنها حرف مقام رهبری را توصیه قلمداد کردند و گفتند رهبری نگفته است به قانون عمل نکنیم، بلکه توصیه کرده است.

با توجه به آنچه از حکومت اسلامی از دید امام گفتید می توانید وجه تمایز حکومت اسلامی از دیگر حکومت های عرفی را توضیح دهید؟

حکومت اسلامی در نهایت مبانی خود را از قرآن و سنت می گیرد که این مبانی در قرآن، سنت و فتاوی مراجع آمده است، اما وقتی قرار است اجرایی شود محدود می شود، برای نمونه در مورد مالیات اسلامی یک قانون کلی است که با عرف مطابقت داده شده و اجرا می شود، اما احکام عرفی متفاوت است و در هر جا یک شکل دارد. نمی توان برای آن مبانی خاصی در نظر گرفت. اسلام براساس حسن و قبح عقلی و در نظر گرفتن عرف، قوانینی ابلاغ کرده است. اینها برای مسلمانان ملاک است و باید به عنوان چارچوب عرف هر منطقه ای مورد توجه قرار گیرد.

این مبانی متفاوت چیست؟

در فرانسه از امام پرسیدند جمهوری اسلامی چیست؟ آیا با جمهوری های دیگر متفاوت است؟ امام فرمودند: مثل جمهوری شماست، مثل همه جمهوری ها. حکومت از نظر اسلام برآمده از نظر مردم است. محتوای این جمهوریت و حکومت چون مردم مسلمانند، احکام اسلام است و روح اسلام در قوانین جاری است، برای نمونه ربا در اسلام حرام است، پس در تعیین سیستم اقتصادی تأثیر می گذارد.

با تشکر از وقتی که به ما و خوانندگان نشر به دادید.

بیشتر احکام اسلام برگرفته از عقل است. «کل ما حکم به العقل، حکم به الشرع» موضوع حسن و قبح عقلی یکی از مبانی مورد استناد است